

الگوی جدید حفاظت چگونه است؟ آیا می‌توانیم شرایط را برای حفاظت استعمار زدا ارتقا دهیم؟

منبع: نشریه اینترنتی فرهنگ در حال رشد^۱

مورخ ۲۱ ژوئن ۲۰۲۲

مترجم: حمیدرضا زرنکار

انتشار اخبار مربوط به اخراج خشونت‌آمیز مردمان قبیله ماسایی^۲ از سرزمین اجدادی خود در تانزانیا در این هفته ما را در مورد موضوع حفاظت از محیط زیست به اندیشه واداشت. بدیهی است که الگوی فعلی حفاظت (دست کم الگوی اصلی حفاظت) در ارائه نتایج وعده داده شده خود شکست خورده است و اغلب ضرر می‌رساند تا فایده. می‌خواستیم امروز کمی وقت بگذاریم و این موضوع را بررسی کنیم که یک الگوی حفاظت استعمار زدایی شده چگونه می‌تواند باشد و چگونه می‌توانیم گام‌هایی را در جهت تغییر نحوه عملکرد حفاظت برداریم. اول، کمی پیشینه موضوع.

بیش تر فعالیت‌های حفاظتی که امروزه بودجه کلان دریافت می‌کند همان چیزی است که بسیاری از سازمان‌ها آن را الگوی قلعه^۳ یا حفاظت استعماری می‌نامند. موسسه بقای بین‌المللی^۴ این الگو را این گونه تعریف می‌کند:

"حفاظت استعماری که به عنوان حفاظت از قلعه نیز شناخته می‌شود، بر این تصور غلط نژادپرستانه استوار است که نمی‌توان به بومیان برای مراقبت از سرزمین خود و حیواناتی که در آنجا زندگی می‌کنند اعتماد کرد. طرفداران آن، نگهبانان اصلی زمین را به عنوان «مزاحم» تلقی می‌کنند که باید با آن‌ها برخورد کرد، نه به عنوان متخصصان در تنوع زیستی محلی و شرکای کلیدی در حفاظت".

^۱ A Growing Culture

^۲ Maasai

^۳ Fortress

^۴ Survival International یک سازمان غیر دولتی که وظیفه خود را مبارزه برای بقای مردمان بومی در سراسر جهان می‌داند.

این شکل حفاظت از این اندیشه بسیار نادرست ناشی می‌شود که انسان‌ها هم از طبیعت جدا هستند و هم به نوعی انگل آن هستند و در نتیجه بهترین سناریو برای حفاظت، بیابان دست نخورده و بکر و بدون مردم است و این که انسان‌ها به هر مکان طبیعی که دستشان برسد حتما آسیب خواهند رساند.^۵

اما خیلی صریح بگوییم این فکر غلط است و اکوسیستم‌ها تحت نظارت دقیق مردم بومی رشد می‌کنند. الگوی کنونی حفاظت ما حتی موذی‌تر از این است؛ زیرا حفاظت اغلب فقط یک عنوان است. زمینی که بومیان از آن اخراج می‌شوند اغلب برای سود رسانی بهره‌برداری می‌شود؛ یا برای شکار لوکس، گشت و گذار در سافاری، یا سایر فعالیت‌هایی که فقط برای زیرمجموعه‌ای از ثروتمندان جامعه قابل دسترسی است.

از حفاظت به عنوان چارچوبی برای پنهان کردن ساخت و ساز بیش‌تر استفاده می‌شود. به کنایه می‌توان گفت که تحت نظام سرمایه‌داری، حفاظت به گونه‌ای منحرف می‌شود که در خدمت رشد بی‌حد و مرز باشد. مسیر رو به جلو کاملاً روشن است: بومیان بهتر از هر کسی نظارت بر زمین را درک می‌کنند. آن‌ها در حال حاضر از ۸۰ درصد تنوع زیستی زمین محافظت می‌کنند، حتی اگر تنها ۲۵ درصد از زمین را مدیریت کرده یا حق مالکیت داشته باشند. بومیان در مقایسه با بازیگران خارجی مانند دولت‌ها، سازمان‌های غیردولتی و بازیگران خصوصی سوابق پیگیری بهتری در حفظ سیستم‌های محیطی دارند.

یک فراتحلیل از ۱۶۹ مطالعه موردی که بین سال‌های ۱۹۹۶ و ۲۰۱۹ انجام شد نشان داد که بازیگران خارجی «۱۰ برابر بیش‌تر از گروه‌های بومی هم در رفاه و هم در حفاظت از جامعه پیامدهایی منفی ایجاد می‌کنند.

نه تنها بومیان برای حفظ سیستم‌های زیست محیطی کار بسیار بهتری انجام می‌دهند؛ بلکه اسکان مجدد جوامع و پرداخت غرامت به آن‌ها در مقایسه با صرف بودجه در گروه‌های بومی برای ادامه دادن به کاری که از قبل انجام می‌دادند هزینه بیش‌تری در بر دارد (البته ناگفته نماند که اسکان مجدد و پرداخت غرامت در عمل فوق‌العاده ناعادلانه است).

گزارشی در سال ۲۰۲۲ با عنوان تطبیق اهداف جهانی حفاظت و تنوع زیستی با حقوق جامعه زمین در آسیا^۶ محاسبه کرد که اخراج گروه‌های بومی به نام «حفاظت» بین ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ برابر بیش‌تر از به رسمیت شناختن حقوق تصدی‌گری آن‌ها هزینه خواهد داشت. علاوه بر آن، برنامه‌هایی مانند کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای ناشی از جنگل‌زدایی و تخریب جنگل‌ها^۷ بیش از چهار میلیارد دلار بودجه تعهد شده دریافت

۵ این نکته هم بماند که یک مشکل عمیق‌تر در جنبش‌های زیست محیطی وجود دارد و آن این که حیوانات و گیاهان را غالباً بالاتر از افرادی که در بین آن‌ها زندگی می‌کنند، می‌دانند و آن‌ها هستند که در اولویت حفاظت قرار می‌گیرند.

^۶ Reconciling Conservation and Global Biodiversity Goals with Community Land Rights in Asia

^۷ Reducing Emissions from Deforestation and Forest Degradation (REDD+)

کرده‌اند؛ در حالی که بخش کوچکی از این بودجه (حدود ۵۳۵ میلیون دلار) برای تامین مالی سه کشور آسیایی هندوستان، اندونزی و نپال که در حال حاضر دارای ظرفیت نقشه برداری، تعیین حدود و سند همه سرزمین‌های بومی و محلی هستند، کافی است. گزارش به طور خلاصه استدلال می‌کند که ما باید از یک درک فضایی در خصوص حفاظت به یک درک مبتنی بر حقوق حفاظت متحول شویم.

به شکل مرسوم، تلاش‌های حفاظتی بر روی مقیاس هکتاری زمین‌هایی که می‌توان «حفاظت» کرد، متمرکز شده است. هدف شماره ۳۰ برای حفظ ۳۰ درصد از زمین‌ها و مناطق دریایی زمین تا سال ۲۰۳۰ مثالی بارز است. در حالی که یک حساب مبتنی بر حقوق، موفقیت را با قدرت و گسترش حقوق تصدی‌گری برای جوامع بومی که از قبل نیز از زمین و تنوع زیستی آن مراقبت و محافظت می‌کردند، اندازه‌گیری می‌کند.

در واقع هیچ توجیهی برای ادامه الگوی حفاظت قلعه وجود ندارد. اخراج خشونت‌آمیز ماسایی‌ها در تانزانیا و گزارش‌های قتل در پارک‌های ملی جمهوری دموکراتیک کنگو نشان‌دهنده نیاز فوری به تغییر رویکردهای حفاظتی است. سوال اصلی من در مورد این موضوع در واقع این نیست که "چه کاری باید انجام دهیم"؛ زیرا کاملاً واضح است که چه کاری باید انجام دهیم: به مردم بومی حفاظت را واگذار کنیم و از طریق حقوق تصدی از آن‌ها حمایت مالی و قانونی کنیم.

موضوع ناامیدکننده در این مورد و بسیاری موارد دیگر در دنیای غذا و کشاورزی آن است که راه‌حل‌های بسیار ساده و با فناوری پایین کماکان با مقاومت یا رکود مواجه می‌شوند. اگر موفقیت با حفظ تنوع زیستی و ایجاد یک سیستم غذایی عادلانه به مقرون به صرفه‌ترین راه‌سنجیده شود، تغییر به یک الگوی حفاظت بومی یک رابطه برد-برد خواهد بود، اما این در مقیاس بزرگ اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا این الگو با پارادایم فعلی ما در کشاورزی که دارای اهداف متفاوتی نسبت به اهداف بالا است، مطابقت ندارد.

در سیستم سرمایه‌داری، حتی در اهداف به ظاهر بشردوستانه مانند حفاظت، نمی‌توانیم از انگیزه سود بگریزیم. این گونه است که ما به الگوهایمانند آن چه که اکنون داریم می‌رسیم: جایی که «حفاظت» تبدیل به «طبیعتی برای کسانی می‌شود که می‌توانند برای لذت بردن از آن، شکار در آن، یا تجربه حیات وحش هزینه کنند».

حفاظت، کالایی می‌شود. بنابراین سوال من بیش‌تر در این جهت است که "در واقع چگونه می‌توانیم این سیستم را به طور معنی‌داری تغییر دهیم؛ در حالی که راه‌حل‌هایی مانند این برخلاف دستاوردهای سودآور و صاحبان قدرت است؟"

در مورد کشاورزی زیستی نیز پرسش سخت تری وجود دارد. کشاورزان از طریق اقدامات کشاورزی بوم‌شناختی^۸ می‌توانند محصول و درآمدهای خود را افزایش دهند؛ تنوع زیستی و انعطاف‌پذیری آب و هوا را تقویت کنند و دی‌اکسید کربن بیش تری را در خاک جذب کنند. همه این‌ها در عین حال به صرفه‌جویی در هزینه‌ها برای نهاده‌هایی که هم برای آن‌ها گران و هم برای محیط‌زیست مضر است می‌انجامد. شواهدی برای پشتیبانی از همه این‌ها وجود دارد؛ اما کشاورزی بوم‌شناسانه بسیار حاشیه‌ای باقی می‌ماند؛ زیرا وابستگی کشاورزان به خرید نهاده‌ها، ستون فقرات سیستم کنونی است که در اساس به نفع شرکت‌هایی است که نهاده‌ها را می‌فروشند. به این ترتیب چگونه رو به جلو حرکت کنیم؛ مادامی که هنوز در رژیم غذایی قرار داریم که در آن شرکت‌ها قدرت تنظیم قوانین تعامل سیستم را دارند؟

اقدامات ملموس چیست؟ ما اغلب با این بخش درگیر هستیم؛ زیرا این راه‌حل‌های کاملاً عقلانی - هم از منظر اقتصادی و هم از منظر عدالت اجتماعی - با سیستم بزرگ‌تر که در درون آن قرار دارند، بسیار ناسازگار به نظر می‌رسند. در اینجا یک ایده وجود دارد که تصور می‌کنم می‌تواند مفید باشد:

در کلاس فلسفه سیاسی، تفاوت بین نظریه آرمانی و نظریه غیر آرمانی به ما آموزش داده شد، تمایزی که فکر می‌کنم می‌تواند در اینجا به ما کمک کند.

نظریه غیر آرمانی در چارچوب محدودیت‌های واقعی واقعیت اجتماعی ما کار می‌کند. وانمود نمی‌کند که چیزها با آن چه در واقعیت هستند متفاوت است. راه‌حل‌هایی را پیشنهاد می‌کند که با توجه به وضعیت کنونی جهان، دستیابی به آن‌ها واقعاً ممکن است. از سوی دیگر، نظریه آرمانی، این دیدگاه را ایجاد می‌کند که جامعه چگونه باید باشد، حتی اگر این دیدگاه از وضعیت کنونی جهان جدا باشد. دیدگاه مزبور اصولی را توصیف می‌کند که برای دستیابی به واقعیت آرمانی باید از صحت کافی برخوردار باشند.

تصور ما آن است که اگر بخواهیم پارادایم‌هایی مانند حفاظت را بازنویسی کنیم (یا واقعاً تغییرات معنی‌داری در کشاورزی ایجاد کنیم)، به هر دو دیدگاه نیازمندیم. از یک طرف، ما نیازمند تغییری تدریجی هستیم که در چارچوب محدودیت‌های فعلی ما عمل کند - فشار بر دولت‌ها برای تصویب قوانینی مانند اعلامیه سازمان ملل در مورد حقوق مردمان بومی^۹ برای تقویت حقوق بومیان و همچنین ایجاد راه‌هایی برای ارجاع دعاوی از طریق سیستم دادگاه.

^۸Agroecological Practices

^۹ UN Declaration on the Rights of Indigenous Peoples (UNDRIP)

ما به حمایت و افزایش آگاهی نیازمندیم. برای انتقال تصدی گری به مدافعان زمین و گروه های بومی به بودجه نیاز داریم. ما باید ماشین های حفاظتی عظیمی مانند صندوق جهانی حیات وحش^{۱۰} را زیر سوال ببریم و برای اصلاح آن ها تلاش کنیم. ما همچنین باید تنش زیربنایی را که تغییرات تدریجی را بسیار دشوار می کند، بشناسیم. سیستم وسیع تری که همه این تلاش ها را احاطه کرده است، به سادگی با آن چه بسیاری از ما به عنوان دنیایی که می خواهیم در آن زندگی کنیم ناسازگار است. سرمایه داری برای این رویکردهای غیرکالایی کشاورزی و حفاظت، دانش و یا کار کسانی که در حال حاضر از این محیطها محافظت می کنند ارزشی قائل نیست. در نتیجه، تمام این تلاش های افزایشی مانند شنا کردن در جهت بالادست رودخانه است. به همین دلیل است که ما به جنبش هایی مانند حاکمیت غذایی نیاز داریم که هم عناصری عملی و هم داعیه هایی در مورد چگونگی کشاورزی داشته باشد.

حتی اگر این جنبش ها تا حدودی از دنیای بسیار غیر ایده آل که در حال حاضر در آن زندگی می کنیم جدا باشند، ما می توانیم اذعان کنیم که کل سیستم نیاز به برچیدن دارد و می توانیم در همان زمان سعی کنیم تغییرات تدریجی در آن ایجاد کنیم. هر دو رویکرد آرمانی و غیر آرمانی بسیار مورد نیاز است